

فمینیسم یا جنبش برابری حقوق زن و مرد^۱

پاتریشیا لنجرمان و گیلیان نایبروگ^۲

ترجمه: نعمت‌الله حیدری

فمینیسم یا جنبش برابری حقوق زن و مرد، نظامی از باورها و کشورهای سیاسی بوده که بر این اصل تکیه دارند که زنان انسان‌هایی برابر با مردان می‌باشند. شاید فمینیسم گسترده‌ترین جنبش اجتماعی در تاریخ بوده که بر نهادها، الگوهای قشریندی و فرهنگ بیش‌تر جوامع اثر گذاشته باشد. در این‌جا، توجه و تأکید بر تأثیر این جنبش بر علم جامعه‌شناسی است. بررسی این تأثیر نشان می‌دهد که خودِ جامعه‌شناسی به‌مثابهٔ رشته‌ای خردورزانه و یک سازمان تخصصی، به‌شدت تک‌جنسی شده و زیر تأثیر جامعه‌ای بوده که در آن قرار دارد و در تلاش برای شناخت آن است. دیگر این‌که شخصیت تک‌جنسی شدهٔ آن، تنها در واکنش به دگرگونی در پویایی جنسیتی جامعه؛ یعنی بخشی که فعالیت جامعه‌شناسان فمینیست آن را دگرگون نموده‌اند، تغییر می‌کند.

به‌عنوان نظامی از باورها، فمینیسم دیدگاه‌های دیگری را نیز در برمی‌گیرد؛ از جمله لیبرال، فرهنگی، ماتریالیستی یا سوسیالیستی، تندروانه، روان‌تحلیل‌گرانه، زن‌گرایانه و پساتجدد. در این میان، فمینیسم آزادی‌خواه و فمینیسم ماتریالیستی برای جامعه‌شناسی مهم‌تر بوده است. فمینیسم لیبرال یا آزادی‌خواه استدلال می‌کند که برابری با مردان؛ یعنی حقوق برابر برای

1. The Blackwell Encyclopedia of Sociology, Edited by George Ritzer, 2007.

2. Patricia Lengermann and Gillian Niebrugge.

زنان. این فمینیسم با تمرکز بر دست‌یابی به آن حقوق از رهگذر کنش سیاسی، دولت را متقاعد می‌سازد تا از روی دست‌گرفتن سیاست‌های تبعیض‌آمیز علیه زنان بپرهیزد. این فمینیسم در عین پذیرش ساختار سرمایه‌داری جامعه، برای دست‌یابی به زمینه‌های مناسب‌تر و مساویانه برای زنان تلاش دارد. فمینیسم ماتریالیستی تلاش دارد تا اندیشه‌های مارکسیستی یا سوسیالیستی را به کار گیرد و بر تولید اجتماعی به‌مثابه فرایند اجتماعی کلیدی که در آن باید به برابری رسید، تمرکز دارد. فمینیسم تندروانه به جامعه‌شناسی یاری رسانده تا انواع خشونت، از جمله خشونت خانوادگی، همسرآزاری و تجاوز جنسی را به‌مثابه مشکلی برای پویایی جنسیتی تعریف کند. فمینیسم روان‌کاوانه منجر به بازبینی در دیدگاه‌های جامعه‌پذیری شده است. فمینیسم زن‌گرایانه مفهوم دیدگاه یگانه «زن» را به چالش می‌کشد و به‌طور متقارن، یک باور کلیدی در تحلیل‌های فمینیستی پدید می‌آورد. فمینیسم پساتجدد، همان‌گونه که خود پساتجدد در هرجایی این کار را کرده، شماری از مفاهیم و مقوله‌های اساسی تحلیل فمینیستی؛ مانند زن و جنسیت را به پرسش کشیده است.

در قلمرو سیاسی، فمینیسم به‌عنوان یک جنبش اجتماعی، با چندین دوره بسیج گستردهٔ مردمی یا موج، شناخته می‌شود. نخستین موج فمینیسم، بین سال‌های ۱۷۹۲ (هنگامی که «ماری ولستن‌کرافت»^۱ توجیه حقوق زنان را نگاشت)، یا ۱۸۴۸ (نوزدهم و بیستم جولای؛ زمان برپایی نخستین گردهم‌آیی حقوق زنان در آبشار سنکای نیویورک) تا ۱۹۲۰ (هژدهم آگوست، اعطای حق رأی به زنان در ایالات متحده) بود. دومین موج جنبش برابری حقوق زن و مرد به دوره‌ای از فعالیت اشاره دارد که از دههٔ ۱۹۶۰ آغاز می‌گردد. رویداد آغازین این موج، تشکیل هیئتی به سرپرستی «استر پیترسون» و «بتی فرایدن»^۲ برای بررسی وضعیت زنان در زمان ریاست جمهوری جان کندی در ۱۹۶۱ بود. نام این هیئت رازگونگی زنانه^۳ بود. موج سوم به باورها و کارهای زنان و مردانی اشاره دارد که بیش‌تر زندگی خود را در قرن ۲۱ سپری می‌کنند. بین نخستین و دومین موج فمینیسم، آرامش نسبی چیره بود

1. Mary Wollstonecraft.

2. Esther Peterson and Betty Friedan.

3. The Feminine Mystique.

که گویا درنگ یا رکود به‌شمار می‌آید(هرچند این سخن میان بسیاری مورد بحث و تردید است). رابطه میان فمینیسم و جامعه‌شناسی از آغاز شکل‌گیری این رشته وجود داشت. زنان در قامت بنیان‌گذاران نهادهای تخصصی، نظریه جامعه‌شناختی، روش‌های جامعه‌شناختی و پژوهش‌های تجربی جامعه‌شناسی را یاری رسانده‌اند. این خدمات در بنیان‌گذاری و استوارساختن این رشته توسط نسل‌های سنتی، متجدد و معاصر بوده است. بیش‌تر این زنان یاری‌رسان، فمینیست‌هایی بودند که شیفته این پیمان جامعه‌شناسی شدند که زندگی اجتماعی از این‌رو مورد بررسی قرار می‌گیرد که انسان موجودی است که می‌تواند مهار گردد و به‌سوی مسیری عادلانه‌تر تغییر جهت دهد. می‌توان چهار نسل از جامعه‌شناسان فمینیست را شناسایی کرد. نخستین موج دو نسل از جامعه‌شناسی را در برمی‌گرفت:

- نسل بنیان‌گذاران (۱۸۳۰-۱۸۸۰)؛
- نسل کلاسیک (۱۸۹۰-۱۹۳۰).

نخستین موج جامعه‌شناسان فمینیست این پیام مهم را می‌رساندند که «زنان می‌توانند حق سهم‌بودن در این رشته را ادعا کنند: حق مطالعه جامعه‌شناسی، نظریه، روش و کنش را». موج دوم در میانه رشد جامعه‌شناسی نوین (۱۹۳۰-۱۹۹۰) آغاز گردید و تا تأثیر بر حرکت و شتاب جامعه‌شناسان معاصر فمینیست (پس از تا ۱۹۹۰) ادامه یافت. پیام اصلی موج دوم جامعه‌شناسان فمینیست این بود که «زنان حق مشارکت برابر با مردان در علم جامعه‌شناسی را دارند و خود جامعه‌شناسی نیز رها از تبعیض جنسی که جامعه مورد بررسی را شکل می‌دهد، نیست». با وجود این استمرار طولانی، تاریخ جامعه‌شناسی زنان به‌صورت کلی و سطحی، نقش تاریخی زنان را پیگیری کرده است. این نقش نسل به نسل ناپدید شده و هویدا می‌گردد، دوباره فراموش می‌شود و باز به‌دست می‌آید. از کارهای موج دوم جامعه‌شناسان فمینیست، بازیابی یا بازشناسایی نسل پایه‌گذار و کلاسیک زنان در جامعه‌شناسی بود. گویا موج سوم در قرن ۲۱، الگوی پویایی مشاغل را مطرح کند؛ پیش‌بینی‌ای که قوتش را از این واقعیت می‌گیرد که زنان به‌طرز چشم‌گیری بیش‌تر دانشجویان را در تمام درجات و گرایش‌های جامعه‌شناسی تشکیل می‌دهند.

فمینیسم و کاربردهای مفهومی جامعه‌شناسی

با وجود فاصله زمانی میان پایه‌گذاران و نسل کلاسیک و نسل نوین جامعه‌شناسان فمینیست، می‌توان پیرامون بن‌مایه‌هایی که جامعه‌شناسان فمینیست در تمام چهار نسل مورد توجه قرار داده‌اند، حکم کلی صادر کرد. این بن‌مایه‌ها، معاضدت‌های فمینیسم به کاربردهای مفهومی جامعه‌شناسی می‌باشد؛ اما حضور و تأثیر این بن‌مایه‌ها در جامعه‌شناسی، بخشی پیرامون روایی آن‌ها به مثابه توصیف‌کننده‌های واقعیت اجتماعی منتج می‌گردد و بخشی دیگر منتج به تأثیر فمینیسم به مثابه جنبش سیاسی می‌گردد.

به احتمال زیاد، معاضدت اصلی فمینیسم به جامعه‌شناسی، مفهوم جنسیت یا (Gender) بوده، که فمینیسم هم بر روی آن تمرکز کرد و هم آن را پیراست. هنگامی که در ۱۸۹۸، «گیلمان»^۱ جامعه انسانی را به علت تمایز جنسیتی بیش از حد ناهنجار توصیف کرد، در واقع نخستین تلاش را در راستای شناسایی مفهوم جنسیت به عنوان یک متغیر جامعه‌شناختانه انجام داد. منظور او از بیش از حد، هرگونه تمایز قایل شدن بین زن و مرد، به جز تمایز آشکار زیست‌شناختی برای تولید مثل بود. هرچند نگاه گیلمان از سوی بسیاری از زنان گرامی داشته شد؛ اما در جامعه‌شناسی چندان مورد پذیرش قرار نگرفت. تا دهه ۱۹۷۰، واژه جنسیت^۲ گهگاهی تنها در نشریه‌های جامعه‌شناسی به کار می‌رفت و تنها یک مترادف برای واژه جنس^۳ بود. نمونه‌گیری یک پایگاه داده‌های کامپیوتری یا دیتابیس نشان می‌دهد که بین سال‌های ۱۸۹۵ تا ۱۹۶۹، تنها ۶۹ مقاله جامعه‌شناختی مفهوم جنسیت را به کار برده‌اند، که در هیچ‌کدام این مفهوم یک متغیر اصلی یا عنوان یک مقاله نیست؛ اما در دهه ۱۹۷۰، بیش از پنج صد مقاله با مفهوم جنسیت ثبت شده، که بسیاری از آن‌ها با عنوان جنسیت ثبت شده‌اند.

آگاهان فمینیست در کاربرد نوین واژه جنسیت، تلاش کرده‌اند آن را از مفاهیم جنس و مسائل جنسی^۴ تفکیک کنند. سه برداشت از مفهوم جنسیت با مشارکت جامعه‌شناسی و

1. Gilman.
2. Gender.
3. Sex.
4. Sex and Sexuality.

فمینیسم پدید آمد:

۱. جنسیت به مثابه بخشی از نقش اجرایی یا کارویژه در نهادها فهمیده می شود. در تازه ترین برداشت به عنوان نهادی برای حق خودش معرفی می گردد (مارتین، ۲۰۰۴).

۲. به عنوان برآیندی از فعالیت های جاری فردی که در آن کنش گران اجتماعی آگاهانه و ناآگاهانه آن را بازتولید می کنند (وست و زیمرمن، ۱۹۸۷).

۳. به عنوان یک طبقه بندی در قشریندی (آکر، ۱۹۷۳) شامل مفهوم پایگاه یا طبقه جنسیت (مک کینون، ۱۹۸۹).

مهم نیست که جامعه شناس کدام یک از این تعاریف را به کار برد؛ مهم این است که دستاورد مهم فمینیست، جداسازی مفهوم جنسیت به عنوان یک مقوله تحلیلی از مفهوم جنس بوده و هم چنین تعریف کردن مفهوم جنسیت به عنوان یک برساخت اجتماعی که بر تفاوت های مشهود زیست شناختانه چیرگی دارد. تندروترین ادعا که شماری از جامعه شناسان فمینیست مطرح کردند، این است که جنسیت می تواند و باید نابود گردد؛ چرا که یک ساخت اجتماعی بی کارکرد است (لوربر، ۱۹۹۴).

بنیاد اندیشه

در مرکز تمام این رویکردها به مفهوم جنسیت، جریان اجتماعی سازی جنسیت قرار دارد: این مسأله که مردم رفتار با یکدیگر را چگونه یاد می گیرند و چگونه هویت های خود را در گروه های ساخته شده اجتماعی متشکل از مرد و زن شکل می دهند. اجتماعی سازی جنسیت در تجربه های اجتماعی گوناگون رخ می دهد؛ از جمله تعامل کودک و پدر و مادر، تجربه های گروه های هم تراز، بازی های کودکان و نمایش های رسانه ای. در پهلوی این تحلیل، بحث مهم «ر. و. کونل» پیرامون هژمونی یا چیرگی مردانه جای دارد. یک برساخت فرهنگی که ویژگی های اغراق شده یا واقعی مردانه را به مثابه هدف برای تمام مردان نشان می دهد. در جریان واقعی سازی، هیچ کس این ویژگی ها را به طور کامل درک نمی کند؛ اما این ویژگی ها هم چون ابزار کنترل اجتماعی بوده که افراد آن گونه رفتار کنند. هژمونی یا چیرگی مردانه هم تسلط مرد بر زن و هم تسلط چندین مرد بر مردان دیگر را در نظام پدرسالاری یا

مقتدرانه‌ترین سلطه مردانه مشروعیت می‌بخشد. مکمل فرهنگی چیرگی مردانه، صفات زنانه برجسته است.

دیدگاه زنان این خواسته معرفت‌شناختانه مطرح‌شده از سوی جامعه‌شناسان فمینیست بوده که جهان اجتماعی می‌تواند و می‌بایست از چشم‌انداز زنان تحلیل گردد و یک دانش جامعه‌شناختی کامل چنان تحلیلی را می‌طلبد؛ از مقدمه‌ای بر جامعه در امریکا، نوشته «هریت مارتینو»^۱ (۱۸۳۶) گرفته تا تحلیل تولید غذای «شارلوت پرکینز گیلمان»^۲ در زنان و اقتصاد (۱۸۹۸) و تا مقاله جامعه‌شناسی برای زنان از «دوروتی ای. اسمیت»^۳ (۱۹۷۹)، جامعه‌شناسی فمینیستی با این خواسته شکل گرفت که دیدگاه زنان یک نگاه یا دریچه ضروری برای کشف ساختار جامعه پیشنهاد می‌کند و این‌که این ساختار کشف‌شده متفاوت از آن جامعه‌شناسی مبتنی بر تجارب مردانه است. باور یک دیدگاه زنانه در سه خواسته اصلی معرفت‌شناسی فمینیستی برجسته است:

- فهم و برداشت از جهان توسط کنش‌گران عینی اجتماعی که در گروه‌هایی که به صورت جداگانه در ساختارهای اجتماعی قرار دارند، ساخته شده است؛
- بنابراین، این فهم و برداشت همیشه یک‌جانبه و مبتنی بر منافع است؛
- و این برداشت از تجربه‌های فردی و گروهی قدرت یا خلع قدرت در رابطه با دیگران شکل می‌گیرد.

فمینیست‌ها استدلال می‌کنند که دیدگاه یا نقطه‌نظر زنانه می‌تواند وجود داشته باشد؛ زیرا زنان یک گروه قابل تعریف و مشهود را می‌سازند که هم‌چون پدرسالاری، منافع مشترک را در مورد وظایف‌شان در انجام مسؤولیت‌های معین در تولید اجتماعی و روابط عامیانه قدرت سهیم می‌سازند.

1. Harriet Martineau.

2. Charlotte Perkins Gilman.

3. Dorothy E. Smith.

در ۱۹۹۸، «دونا هاراوی» و «پاتریشیا هیل کالینز»^۱ باور دیدگاه زنانه را به‌منظور اتخاذ واقعیتی که کالینز آن را میان‌برشی^۲ یا فصل مشترک می‌نامید، محدود و پالایش کردند. میان‌برشی؛ یعنی تجربه‌های به‌دست‌آمده در زندگانی یک فرد از کارهای روزانه قدرت اجتماعی، به‌مثابه کارهای چندمنظوره که در کنار نابرابری‌های جنسیتی، نابرابری‌های نژادی، طبقاتی، مکان‌های زمین‌جامعه‌ای، سن و ویژگی‌های جنسی را نیز شامل می‌گردد. این میان‌برشی چیزی را که هاراوی آن را دیدگاه‌های وضعیت خاص مکانی نامیده، تولید می‌کند؛ یا تغییر برداشت از جهان ناشی از ساختارهای مرتبط محیط معین در لحظه‌های خاص است. معرفت‌شناسی فمینیستی تأثیر متقابل میان دیدگاه‌های زنان و تجربه میان‌برشی و دیدگاه‌های وضعیت‌های خاص مکانی را ترسیم می‌کند؛ اما در تمام اشکال و صورت‌ها، معرفت‌شناسی فمینیستی جهانگیر شدن لحن سستی و مردم‌محورانه نظریه‌های اجتماعی را به چالش می‌کشد.

نمونه جامعه

طرح جامعه در جامعه‌شناسی فمینیستی، بازخوانی مفهوم سستی تولید اجتماعی را زنده می‌کند. در این بازخوانی، فمینیست‌ها مفهوم تولید اجتماعی را بسط می‌دهند؛ مفهوم حوزه عمومی و خصوصی را نقد و ارزیابی می‌کنند؛ نشان می‌دهند که چگونه قشربندی جنسیتی در تمام بخش‌های تولید نفوذ می‌کند و یک روش نمونه‌باز را پیشنهاد می‌کنند که در آن، قدرت و تولید در تعامل با یکدیگر، جهان اجتماعی را سازمان‌دهی می‌کنند. از دیدگاه زنان، تولید اجتماعی به‌مثابه تمام فعالیت‌هایی بوده که برای حفظ زندگی انسان مورد نیاز است؛ از جمله کارهای اقتصادی دارای مزد، کارهای بی‌مزد در خانه و تولید کالاهای مادی و هم‌چنین تولید کالاهای عاطفی؛ چون: امنیت، مهربانی، عشق و محبت، پذیرش و غیره؛ از تنظیم زمانی و مکانی در هماهنگی با جدول زمانی گرفته تا پیش‌خدمتی، پاک‌کاری، تعویض و جابه‌جایی اجناس مصرف‌شده و بازتولید کارگر هم از لحاظ زیست‌شناختی در تولد نوزاد و پرورش روزانه کودک و در تمام فعالیت‌های مراقبتی شامل پرستاری از بیمار، تولید جنسیتی شده

1. Donna Haraway and Patricia Hill Collins.
2. Intersectionality.

است. یک جهان‌بینی جنسیتی این مسأله را به حوزه عمومی و خصوصی تقسیم‌بندی می‌کند و پدرسالاری نیز به‌عنوان اصل سازمان‌دهی شده تولید اجتماعی؛ یعنی این که زنان هر طبقه خود را از برخی جهات در حوزه خصوصی مسئول بدانند. از دیدگاه زنان، این حوزه‌ها هم‌پوشانی دارند؛ به‌گونه‌ای که موقعیت فرد در یک حوزه بر موقعیت او در حوزه دیگر تأثیر می‌گذارد. حوزه عمومی پیرامون پیش‌فرض‌های تصدیق‌نشده زیر سامان یافته است:

- حوزه خصوصی کاری جبران‌ناپذیر برای زنان؛ کار زن در حوزه خصوصی مانع از مشارکت یا سهم‌شدن او در حوزه عمومی می‌گردد.
- نقش جنسیتی زن در حوزه خصوصی انتظاراتی را از او در حوزه عمومی به‌بار می‌آورد؛ در حالی که مشارکت در حوزه عمومی برای زنان، دشواری فعالیت در حوزه خصوصی را افزایش می‌دهد.
- مشارکت در حوزه عمومی برای مردان سربلندی و افتخار در حوزه خصوصی به‌بار می‌آورد.
- آزار جنسی زنان بخشی از مبارزه میان مردان و زنان بر سر حوزه‌ها و قلمروها است.
- برای زنانی که در خانه کار می‌کنند، کار در حوزه خصوصی به‌مثابه مشارکت ایشان در حوزه عمومی است.
- و جامعه کار زنان در حوزه خصوصی را بی‌ارزش می‌شمرد.

بررسی‌های فمینیستی کار از نگاه جنسیتی واژگانی را ساختند که وارد دنیای روزانه شدند. شماری از این واژه‌ها عبارت‌اند از:

- روز مضاعف زنان یا نوبت دوم؛
- آزار جنسی؛
- پرداخت دستمزد برابر؛
- یک‌سان‌نگری در پرداخت دستمزد؛
- ارزش مشابه؛
- خانه‌داری شهری؛

- سقف شیشه‌ای^۱ یا نامرئی (نوعی مانع غیررسمی بر سر راه پیشرفت و رسیدن به مدارج بالا به‌بهانه جنسیت، نژاد، قومیت، زبان، گرایش جنسی و دیگر ویژگی‌های فردی)؛
- خشونت خانوادگی؛
- ازدواج مرد و ازدواج زن؛
- معیار یا ملاک کارگر نمونه؛
- اداره و پیشبرد همزمان کار و خانواده.

شاید بیش‌ترین مقدار تعمیم از این جریان فکری، انشعاب «دوروتی ای. اسمیت» از جهان اجتماعی به واقعیت‌های بومی تجربه‌های زندگی باشد؛ جایی که تولید جهان در آن صورت می‌گیرد و روابط غالب، روابط قدرت است که آن تولید را کنترل کرده و به خود اختصاص می‌دهد. در طرح اسمیت، تمام زنان بخشی از واقعیت‌های محلی تجربه‌های زندگی می‌باشند. همان‌گونه که بیش‌تر مردان هم هستند؛ یا قلمرو روابط غالب مردانه است، یا اجرای چیزی که فرد ممکن است به‌عنوان اخلاق چیرگی مردانه ببیند. این کنترل در بافت‌های - اسناد ساخته‌شده توسط سازمان سلطه که تعیین می‌کند چه کسی مشروعیت انجام هرکاری را دارد- تعمیم‌یافته، غیرفردی و گمنام اعمال شده است.

بیاد آندیشه

جامعه‌شناسان فمینیست از آغاز ورود به این رشته^{۹۲}، نگران روش‌شناسی بوده و برای گردآوری و ارائه داده‌ها و یافته‌ها، بسیاری از مبتکرانه‌ترین و مشخص‌ترین راهبردهای جامعه‌شناسی را ابداع نمودند. آن‌ها پیش‌تاز زمینه پیمایش، مصاحبه، پرسش‌نامه، نگهداری بودجه شخصی، مشاهده اشتراکی، مطلعین کلیدی و تحلیل داده‌ها و یافته‌های درجه‌دو (سرشماری، قانون‌گذاری، زندگی‌نامه‌نویسی و خاطره‌نویسی، ثبت دستمزد و هزینه‌های زندگی، گزارش‌های دادگاه، گزارش‌های کارگران اجتماعی، فهرست‌های مالیاتی، اشعار کودکان و گزارش حوادث صنعتی) بوده‌اند. هم‌چنین زنان به‌طور مساوی، در روش‌های ارائه، کاربرد عکس، نقشه‌های رنگی با جزئیات از ناحیه‌های شهر، جدول‌ها، نمودارهای ستونی، گراف، تحلیل‌های آماری، روایت‌های شفاهی و بازگویی گسترده از موضوعات گوناگون پیش‌تاز

1. Glass Ceiling.

بوده‌اند (راینهارز ۱۹۹۲، لنجرمان و نایبروگ برانتلی ۱۹۹۸).

جامعه‌شناسی فمینیستی که از تجربه زنده با تأکید بر روایی دیدگاه زنان در جهان ناشی می‌شود، سنگ بنای اخلاق پژوهش را بر اساس احترام به موضوع گذاشته است. جامعه‌شناسی فمینیستی از آغاز استدلال می‌کرد (هولبروک، ۱۸۹۵) که پژوهشگر از نگاه اخلاقی آن‌گونه آزاد نیست که از سوژه به‌عنوان منبع اطلاعات بهره‌گیرد و سپس او را به فراموشی بسپارد. مهر ضمانت روش‌شناسی پژوهش‌های فمینیستی، عمل‌گزینش عنوان‌های پژوهش بوده که ممکن است برای بهتر نمودن زندگی زنان یاری رساند، برای افزودن نقد یا تفسیر به سوژه رجوع می‌کند و مشارکت فعال و مفید در زندگی سوژه پژوهش می‌کند؛ به‌گونه‌ای که گویا در واقعیت‌های اجتماعی محلی زندگی می‌کند. هم‌چنین روش فمینیستی بر زنده نگه‌داشتن لحن یا صدای سوژه در گزارش نهایی پژوهش تأکید می‌ورزد.

فمینیسم و گسترش سازمانی جامعه‌شناسی

حضور این دستاوردهای مفهومی فمینیستی در جامعه‌شناسی، در نهایت منجر به تبدیل فمینیسم به جنبش سیاسی شد. هرچند تاریخ جامعه‌شناسی بیش‌تر به‌صورت تاریخ باورها و اندیشه‌های بزرگ منتقل شده از اروپا به آمریکا بیان‌شده، جامعه‌شناسی در ایالات متحده و اروپا به‌صورت مجموعه‌ای از باورها و عقاید ایجاد نشد. گسترش جامعه‌شناسی هم‌زمان با پایه‌ریزی اساس‌های سازمان‌یافته برای کارهای حرفه‌ای در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم آغاز گشت. در این میان، فرهنگستان یکی از هزاران نمونه بود و در تأسیس این پایه‌های اساسی، فمینیست‌ها نقش مهمی ایفا نمودند که تا دهه ۱۹۹۰ به آن ارجح نهاده نمی‌شد.

در اواسط قرن نوزدهم میلادی، زنانی که با نخستین موج جنبش برابری حقوق زن و مرد به پا خاستند، در شمار نخستین هواداران نهضت علم اجتماعی نوین بودند (برنارد و برنارد ۱۹۴۳). نهضت علم اجتماعی به‌مثابه فعالیت داوطلبانه توسط شهروندان نگرانی آغاز گردید که بر این باور بودند که بررسی‌ها و پژوهش‌های علمی برای حل نمودن مشکلات پدیدآمده ناشی از گسترش سرمایه‌داری و صنعتی‌شدن، می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. در بریتانیا،

جامعه‌شناسی فمینیست به نام «هریت مارتینو»^۱ در شمار نخستین حامیان انجمن ملی برای ارتقای علوم اجتماعی^۲، تأسیس شده در ۱۸۵۶ بود. در ایالات متحده، فمینیست دیگری به نام «کارولین هیلی دال»^۳ با انجمن یادشده بریتانیایی همکاری کرد و یکی از اعضای مؤسس انجمن علوم اجتماعی امریکا^۴ در ۱۸۶۵ گردید. انجمن علوم اجتماعی امریکا گسترش یافت و با بسیاری نهادها و سازمان‌های پیشتاز دیگر، که فمینیست‌ها در آن نقش‌های بارزی ایفا می‌نمودند، درهم آمیخت. شماری از این سازمان‌ها عبارت بودند از: مجمع ملی نیکوکاری و بهسازی^۵ که در ۱۸۷۴ آغاز به کار کرد و انجمن پیشرفت زنان (که پیش از آن به‌عنوان انجمن علوم اجتماعی بانوان^۶ در ۱۸۷۳ آغاز به کار نموده بود)، گروه‌هایی محلی و ملی انجمن علوم اجتماعی امریکا مبنایی را ارائه کرد که در آن، فمینیست‌های محلی نیز بتوانند نقش مهمی ایفا کنند. همزمان با استقرار علمی و دانشگاهی جامعه‌شناسان در اواخر قرن نوزدهم، تبعیض جنسی در معنای دانشگاهی این‌گونه تعریف شد که مردان چهره متخصّص و مجرب جامعه‌شناسی در آن عرصه معرفی می‌شدند و از زنان به‌مثابه دانشجو و نه به‌عنوان استاد استقبال می‌شد؛ اما بین سال‌های ۱۸۸۵ تا ۱۹۱۰، جامعه‌شناسی بیرون از محافل دانشگاهی در نشست‌های اجتماعی در حال گسترش که در شهرهای اصلی امریکا برپا می‌گردید، به‌صورت عاقلانه، منطقی، خلاقانه و خودآگاهانه به کار بسته شد. برای بسیاری شهروندان، نشست‌های جامعه‌شناسی نمایی از نظم و مقررات بود و در آن منطقه، زنان نخستین فعالان بودند؛ به‌ویژه جین آدامز که برای تطبیق باورهای جامعه‌شناسی به‌صورت هم‌رنگ در میان امریکایی‌های سرشناس و برجسته رأی داد (لنجرمان و نایبروگ برانتلی ۱۹۹۸).

در انجمن جدید جامعه‌شناسان امریکا^۷، که نوشاخه غیرمستقیم انجمن جامعه‌شناسی امریکا بود و در ۱۹۰۵ شکل گرفت، زنان شمار اندکی را تشکیل می‌دادند. در نخستین سال،

1. Harriet Martineau.
2. National Association for the Promotion of Social Science.
3. Caroline Healey Dall.
4. American Social Science Association.
5. National Conference of Charities and Corrections (NCCC).
6. Ladies' Social Science Association.
7. American Sociological Society.

زنان چیزی نزدیک به دوازده درصد از اعضا، یا پانزده نفر از ۱۱۶ عضو را تشکیل می‌دادند. آن میزان فعالیت‌های تخصصی در انجمن تا نزدیک ۱۹۶۹ به گونه ثابتی بسیار پایین ماند. هرچند زنان عضو گروه به‌شمار می‌آمدند؛ در نشست‌ها اوراقی را ارائه می‌نمودند و برای نشریه رسمی سازمان؛ یعنی مجله امریکایی انجمن^۱ مطلب می‌نوشتند (و از هنگام چاپ آغازین در ۱۸۹۵، نوشته‌های بسیاری ارائه کردند)؛ اما زنان تنها گهگاهی برای اداره‌های ملی برگزیده می‌شدند. بین ۱۹۳۲ تا ۱۹۶۹، سال‌های آرامش موج‌های فعالیت زنان، تنها هفت زن توانستند به‌عنوان کارمند وارد دفتر معاونان رئیس گردند. از این میان، تنها یک زن به‌نام «دوروتی سواين توماس»^۲ در ۱۹۵۲ به‌مثابه رئیس برگزیده شد. به میزان نامعلومی، زنان به‌طور غیرمستقیم به‌عنوان بانوان مستعد وارد کار می‌شدند که از این میان، تأثیرگذارترین فرد در زمینه کاری خود، «هلن مک‌گیل هوگاس»^۳ بود که در واقع در مجله امریکایی برای انجمن کار می‌کرد؛ سپس او به‌عنوان یک ویراستار ماهر، از ۱۹۴۴ تا ۱۹۶۱، شناخته شد. او برای ویراستاری کتاب‌های خطی و دست‌نوشته‌ها اصول ویژه‌ای بنیان نهاد و بر خود فرآیند نقد نیز تأثیر گذاشت. بین ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۸، که به‌ندرت بیش از نیمی از دانش‌آموختگان لیسانس جامعه‌شناسی و تنها حدود یک سوم از ماستران جامعه‌شناسی و تنها دوازده درصد از تمام داکتران جامعه‌شناسی در ایالات متحده را زنان تشکیل می‌دادند، تنها نزدیک به پنج درصد از مقاله‌های نشرات را در مجله امریکایی برای انجمن و نقد جامعه‌شناختی امریکا^۴ را زنان می‌نوشتند و کم‌تر از ده درصد از حاضران در نشست‌های سالانه این گروه را زنان تشکیل می‌دادند.

به هر ترتیب، با آغاز موج دوم، جامعه‌شناسان فمینیست دست به سازمان‌دهی یک جنبش با نماد بیانیه «آلیس رُسی»^۵ در ۱۹۶۴ زدند؛ یک پیشنهاد زیاده‌خواهانه که استدلال می‌کرد جامعه به‌علت نبود تبعیض جنسیتی فارغ از مخالفت با جنبش برابری زن و مرد نبوده؛ بلکه

1. American Journal of Society.
2. Dorothy Swaine Thomas.
3. Helen McGill Hughes.
4. American Sociological Review.
5. Alice Rossi.

از این رو با فمینیست‌ها مخالفت نمی‌کردند که در جامعه آگاهی فمینیستی مبتنی بر این که زنان می‌بایست دوباره بر ادعای برابری جنسیتی پافشاری نمایند، وجود نداشت. بازخواهی این خواسته در جامعه‌شناسی، در سال ۱۹۶۹، هنگامی که نشست سالیانه انجمن استانداردهای آمریکا در سانفرانسیسکو برگزار می‌شد، نخستین تأثیر مهم خود را بر جامعه‌شناسی تخصصی نشان داد. در این زمان، زنان حاضر در نشست ویژه به یک مجموعه ده قطعنامه‌ای رأی مثبت دادند که به تصویب نشست بازرگانی انجمن استانداردهای آمریکا نیز رسید. این قطعنامه‌ها فراخوانی برای یک‌سان‌نگری در سازمان انجمن استانداردهای آمریکا، استخدام در دفاتر، آموزش دانشجویان فارغ‌التحصیل، نصاب درسی برای ارتقای تاریخ زنان و برای مطالعه جامعه‌شناختانه نابرابری جنسیتی بودند. در فبروری ۱۹۷۱ نزدیک به بیست تن از اعضای فراکسیون زنان در شهر «ییل» آمریکا یکدیگر را ملاقات نمودند و گروه جامعه‌شناسان برای زنان در جامعه^۱ شکل دادند. نشان‌دهنده کامیابی این تلاش، مقاله ۱۹۷۳ در مجله آمریکایی انجمن به نام زنان در حال تغییر، در جامعه در حال دگرگونی است، که در این مقاله، «جسی برنارد» چهار انقلابی را که او در جامعه‌شناسی تخصصی با آن‌ها سر و کار داشته را توصیف کرد، که چهارمین آن‌ها جنبش برابری حقوق زن و مرد بود.

بنیاد اندیشه

اما تا دهه ۱۹۸۰، هنگامی که به‌راستی پژوهش بر روی جنسیت و زنان به نسبت گذشته، در بحث‌های رسانه‌ای بسیار زنده و پویا بود، نشریه‌هایی که به‌مثابه پیش‌تاز فرض می‌شدند، هنوز به نسبت دیگر رسانه‌ها پیرامون زنان و جنسیت کم‌تر مطلب به چاپ می‌رساندند. در واکنش به آنچه «استیسی و ثرون»^۲ (۱۹۸۵) آن را انقلاب فمینیستی گم‌شده در جامعه‌شناسی می‌نامیدند، جامعه‌شناسان برای زن در جامعه در ۱۹۸۷ نشریه ویژه خود را به نام «جنسیت و جامعه» بنیان نهادند که امروزه در میان نشریات تحت حمایت (SAGE^۳) دارای بیش‌ترین خواننده می‌باشد. جامعه‌شناسان برای زن در جامعه به تشکیل یک بخش تازه در انجمن استانداردهای آمریکا پیرامون جنس و جنسیت کمک کردند، که در سال ۲۰۰۵ بزرگ‌ترین

1. Sociologists for Women in Society.

2. Stacey and Thorne.

بخش این انجمن بود. از ۱۹۷۰ هشت زن رئیس و ۲۱ زن نایب‌رئیس انجمن استانداردهای امریکا بوده‌اند.

دهه ۱۹۹۰، میزان زیادی از فعالیت‌های نهفته فمینیستی را در جامعه‌شناسی تخصصی نشان داد: ۱۹۹۳ آغاز یک دوره را نشان می‌دهد که زنان با اقتدار کامل، بیش از مردان، به دریافت مدرک دکتری نایل آمدند. در ۱۳۷۳ زنان ۷۵ درصد شورای اداری انجمن استانداردهای امریکا را تشکیل می‌دادند. تا ۱۹۹۵ زنان نیمی از استادیاران (پوهندوی) را تشکیل می‌دادند و به مرز چهل درصد از دانشیاران (پوهنوال) نزدیک می‌شدند. در سال ۱۹۹۶، زنان چهل درصد از ویراستاران نشریات حمایت‌شده توسط انجمن استانداردهای امریکا را تشکیل می‌دادند. از آن هنگام، هموارسازی یا برابری مشارکت زنان در سیاست‌گذاری‌های حرفه‌ای انجمن برقرار گشت. حضور زنان به‌عنوان بیش از نیمی از اعضای انجمن استانداردهای امریکا از سال ۲۰۰۱ بدین‌سو، نشانگر رشد دانشجویان دختر و هم‌چنین کم‌ارزشی یا افول عمومی علوم اجتماعی در میان دانش‌آموختگان مرد است. گزارش ۲۰۰۴ کمیته وضعیت زنان در جامعه‌شناسی از انجمن استانداردهای امریکا نشان داد که زنان هنوز به‌صورت قابل ملاحظه‌ای درصد نمایندگی‌شان در بخش‌های گوناگون؛ مانند ویراستار، هیئت تحریریه و دریافت‌کنندگان جوایز نفیس، کم‌رنگ است. دیگر این‌که زنان به میزان بسیار چشم‌گیری، بیش از مردان، تمایل دارند تا در بست استادیاری (پوهندوی) وظیفه خود را رها کنند (و به مدارج علمی بالاتر نرسند). چالش فراروی جامعه‌شناسان موج سوم جنبش برابری حقوق زن و مرد، توجه‌کردن به مسأله یک‌سان‌نگری در جایی‌که بیش از اندازه به‌دست آورده‌اند و در جاهایی که بسیار چیزها برای به‌دست آوردن باقی مانده است، خواهد بود.

1. Acker, J. (1973) Women and Social Stratification: A Case of Intellectual Sexism. *American Journal of Sociology* 78(4): 936 45.
2. Bernard, J. (1973) My Four Revolutions: An Autobiographical History of the ASA. *American Journal of Sociology* 78(4): 773 91.
3. Bernard, L. & Bernard, J. (1943) *The Origins of American Sociology: The Social Science Movement in the United States*. Thomas Y. Crowell, New York.
4. Collins, P. H. (1998) *Fighting Words: Black Women and the Search for Justice*. University of Minnesota Press, Minneapolis.
5. Gilman, C. P. (1898) *Women and Economics*. Small & Maynard, Boston.
6. Hochschild, A. & Machung, A. (1989) *The Second Shift*. Basic Books, New York.
7. Holbrooke, A. S. (1895) Map Notes and Comments. In: *Hull House Maps and Papers*, By Residents of Hull House. Crowell, Boston, pp. 3 23.
8. Laslett, B. & Thorne, B. (1997) *Feminist Sociology: Life Histories of a Movement*. Rutgers University Press, New Brunswick, NJ.
9. Lengermann, P. & Niebrugge-Brantley, J. (1998) *The Women Founders: Sociology and Social Theory, 1830 1930*. McGraw-Hill, New York.
10. Lorber, J. (1994) *Paradoxes of Gender*. Yale University Press, New Haven.
11. MacKinnon, C. (1989) *Towards a Feminist Theory of the State*. Harvard University Press, Cambridge, MA.
12. Martin, P. Y. (2004) Gender as a Social Institution. *Social Forces* 82(4): 249 73.
13. Reinharz, S. (1992) *Feminist Methods in Social Research*. Oxford University Press, New York.
14. Rossi, A. (1964) Equality Between the Sexes: An Immodest Proposal. *Daedalus* 93: 607 52.
15. Slobin, K. An ASA Revolution 1969 1971: The Women's Caucus and SWS. Online: www.ndsu.edu/socanth/faculty/slobin/An_ASA_Revolution_1969_1970.ppt.
16. Smith, D. E. (1987) *The Everyday World as Problematic: A Feminist Sociology*. Northeastern University Press, Boston.
17. Stacey, J. & Thorne, B. (1985). The Missing Feminist Revolution in Sociology. *Social Problems* 32: 301 16.
18. West, C. & Zimmerman, D. (1987) Doing Gender. *Gender and Society* 2: 125 51.